

## مصادیق موجب نقض رای در نظام حقوقی ایران؛

بازخوانی رای وحدت رویه شماره ۱۰۷۹ دیوان عالی کشور (۱۳۳۷/۰۳/۳۰)

حسن محسنی<sup>۱</sup>

### چکیده:

پاسخ دادن به این پرسش که رای در چه مواردی نقض می‌شود، به شناخت درست یک نظام حقوقی و کارکرد قواعد آیین دادرسی هر کشور وابسته است. در حقوق ما نیز قوانین آیین دادرسی، راههایی را برای شکایت از رای پیش بینی کرده است که فرا روی ذی نفعان باز است. اما آن‌چه بیش از همه جای توجه و دقت دارد این است که آیا هر رایی را باید نقض کرد؟ هیات عمومی دیوان عالی کشور در رای شماره ۱۰۷۹ که ۶۵ سال از زمان صدور آن می‌گذرد، معیارهای کلی و مصادیق جزئی را برای برشمردن موارد نقض رای پیش روی می‌نهد. ارزش این رای افزون بر شمارش مصادیق، هشدار است که به نظام قضایی برای نقض رای به علل غیر مهم می‌دهد؛ اطاله و تراکم و هدر رفت سرمایه اجتماعی و قضایی.

کلیدواژه‌ها: اصول و قواعد کلی؛ اشتباهات مضر؛ اطاله دادرسی؛ هدر رفتن سرمایه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### مقدمه:

همواره در طرق شکایت از رای، عناوین کلی به عنوان «جهت» یا «موجب» نقض در قوانین آیین دادرسی برشمرده می‌شود. اوج این نگرش، در قوانین آیین دادرسی ما آن‌گاه دیده می‌شود که قانون گذار به بیان عبارات کلی برای نقض فرجامی بسنده کرده است: «در موارد زیر حکم یا قرار نقض می‌شود: دادگاه صادرکننده رأی، صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به موضوع را نداشته باشد و در مورد عدم رعایت صلاحیت محلی، وقتی که نسبت به آن ایراد شده باشد؛ رأی صادر شده خلاف موازین شرعی و مقررات قانونی شناخته شود؛ عدم رعایت اصول دادرسی و قواعد آمره و حقوق اصحاب دعوا در صورتی که به درجه‌ای از اهمیت باشد که رأی را از اعتبار قانونی بیندازد؛ آراء مغایر با یکدیگر، بدون سبب قانونی در یک موضوع و بین همان اصحاب دعوا صادر شده باشد؛ و تحقیقات انجام شده ناقص بوده و یا به دلایل و مدافعات طرفین توجه نشده باشد» (ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی). «جهت فرجام‌خواهی به قرار زیر است: الف- ادعای عدم رعایت قوانین مربوط به تقصیر متهم و مجازات قانونی او؛ ب- ادعای عدم رعایت اصول دادرسی با درجه‌ای از اهمیت منجر به بی‌اعتباری رأی دادگاه؛ و پ- عدم انطباق مستندات با مدارک موجود در پرونده» (ماده ۴۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری).

پرسشی که مطرح می‌شود این است که هر یک از بندهای بالا چه مصداقی دارند و کاربر این متون (دادرس و قاضی دادگستری یا وکیل دادگستری یا حتی خود طرفین)، چه برداشتی از این متون دارد؟ آیا هر کسی از ظن خود، مخالفت رای با موازین شرعی و قانونی را درک می‌کند؟ آیا متنی هست که اصول دادرسی را برشمارد یا بگوید چه قواعدی آمره هستند و اصحاب دعوا چه حقوقی دارند و در چه صورتی نقض اینها به آن درجه‌ای از اهمیت است که رای را از اعتبار می‌اندازد؟ مفهوم رای مغایر چیست و نقص تحقیقات به چه وضعیتی می‌گویند؟

این پرسشها، هر یک می‌تواند یک سامانه حقوقی را با چالش جدی مصداق‌شناسی یا تطبیق حکم بر موضوع درگیر کند تا جایی که آورده‌ای جز اطلاع دادرسی، درخواستهای پرشمار، کمبود وقت، کاهش دقت و افزایش هزینه‌ها و نارضایتی نخواهد داشت.

دیوان عالی کشور در رای‌هایی که از نظر می‌گذرد، کوشیده است این نگرانی و ضرورت را مطرح کند و بدان بپردازد؛ رای‌هایی که شصت و پنج سال پیش از هیات عمومی دیوان عالی کشور صادر شده ولی، گویا هیچ‌گاه خوب بررسی و دیده نشده است.

در این رای، هیات عمومی می‌کوشد لب لباب و اصل سخن را چنین بگوید که «نقض در اثر علل غیر مهم جز تراکم و رسیدگی مجدد در دادگاه دیگر که مایه تطویل و اشغال اوقات محاکم و جامعه است نتیجه‌ای نخواهد داشت و برای مصادیق مواد قانون آیین دادرسی با بررسی مواد قانون، نمونه‌هایی به دست می‌دهد.

تطبیق این رای با نیازها و نگاههای امروزی، محتوای این نوشته را تشکیل می‌دهد که در دو بخش شرح پرونده و متن رای (۱) و توجیه و نقد رای (۲) خواهد آمد. آن چه پیش از مطالعه این رای باید در نظر داشت این است که موضوع رای درباره تشدید مجازات رانندگی است؛ موضوعی که در این نوشته بررسی و تحلیل نمی‌شود و به جای آن، مساله آیینیک بالا گفته بررسی می‌شود.

### ۱- گزارش پرونده رای وحدت رویه شماره ۱۰۷۹ سال ۱۳۳۷

در مورد محکومیت رانندگان به محرومیت از حق تصدی وسائل موتوروی علاوه بر محرومیت از حق رانندگی طبق ماده ۲ قانون تشدید مجازات رانندگان<sup>۲</sup> از شعب ۲ و ۸ دیوان عالی کشور دو رأی مختلف به شرح زیر صادر شده است:

الف- دادنامه شماره ۳۵/۱۱/۳-۴۴۰۱ شعبه دوم دیوان عالی کشور به استدلال این که: [«... چون در موارد پیش بینی شده در ماده ۲ قانون تشدید مجازات رانندگان راننده یا متصدی وسائل موتوروی برحسب مورد از حق رانندگی و یا تصدی به وسائل موتوروی برای مدت معینی محروم می‌گردد و با این حال محرومیت راننده از حق تصدی به وسائل موتوروی برخلاف قانون به نظر می‌رسد. رأی فرجام خواسته را به موجب ماده ۴۳۰ قانون اصول محاکمات جزائی نقض نموده است»].

ب- در مورد مشابه شعبه هشتم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره ۳۵/۱۰/۱۷-۳۸۹۳ با ذکر این که:

«... و محرومیت متهم نیز از حق رانندگی بوده و جمله (یا تصدی به وسائل موتوروی) محمول بر

۱. گزارش پرونده به نقل از: مرکز پژوهشهای مجلس.

<https://rc.majlis.ir/fa/law/show/101588> (20/04/1402)

۲. قانون تشدید مجازات رانندگان مصوب ۱۴ تیر ماه ۱۳۲۸ (کمیسیون قوانین دادگستری).

اثر اشتباه و مؤثر در نقض نیست. حکم ممیز عنه را ابرام کرده است. بر اثر بروز اختلاف موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور طرح شده و با اکثریت به شرح زیر رأی داده‌اند.

موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح شده و این هیأت چنین رأی داده است:

[«گرچه در موارد ۴۳۰ و ۴۴۹ آیین دادرسی کیفری به طور کلی نقض احکام ممیز عنه را در موارد نقض قوانین در باب تفسیر و مجازات آن و یا عدم رعایت اصول و قوانین محاکمات جزائی فرض نموده و موارد آن در قانون پیش بینی نشده است و لیکن برحسب مستنبط از اصول و قواعد کلی نقض حکم ناظر به جهاتی است که تخلف به اندازه‌ای مهم باشد که در حکم محکمه مؤثر شود و در اثر تجدید رسیدگی به منظور حفظ حقوق اصحاب دعوا و یا صیانت قانونی جبران گردد از قبیل عدم تشکیل محاکم مطابق مقررات قانونی یا عدم صلاحیت ذاتی - یا عدم اجراء محاکمه علنی و یا سری در موارد مقرر یا مستدل نبودن حکم - یا مسامحه و امتناع دادگاه از انشاء رأی و تعیین تکلیف نسبت به خواسته هریک از اصحاب دعوا یا وجود تناقض در احکام صادره - یا عدم توجه به دلایل به منظور اثبات و یا دفاع از دعوی و سایر امورات مهمه که خللی بر ارکان حکم وارد می‌سازد والا نقض در اثر علل غیر مهم جز تراکم و رسیدگی مجدد در دادگاه دیگر که مایه تطویل و اشغال اوقات محاکم و جامعه می‌باشد نتیجه‌ای نخواهد داشت و در این مورد چون مواد ۱ و ۲ قانون تشدید مجازات رانندگان محرومیت از حق رانندگی و یا تصدی وسیله موتوری را در مدت مقرر به ترتیب راجع به نوع تخلف در آن نسبت به راننده یا متصدی وسیله موتوری صراحتاً پیش بینی و قید نموده و ابهام و اجمالی در آن نیست به فرض این که دادگاه در ضمن انشاء رأی دائر و محرومیت از حق رانندگی جمله (و یا تصدی به وسائل موتوری) را که ناظر به جرم دیگری است اشتباهاً ذکر نماید می‌رساند قید جمله مذکور صرفاً محمول بر اشتباه بوده و نقض آن به این علت موافق با منظور مواد قانونی فوق و مستنبط از اصول نیست بنابراین حکم شماره ۳۰۴۴/۲۴ ک مورخ ۱۳۵۵/۱۰/۱۷ شعبه هشتم دیوان عالی کشور صحیح بوده و بر وفق قانون شناخته می‌شود»].

از این رای که هیأت عمومی دیوان عالی کشور به بهانه دو رای پیرامون تشدید مجازات رانندگی صادر کرده، اصول مهمی در رسیدگی و نقض رای به دست می‌آید که جای توجه دارد و در بند آتی بدان خواهیم پرداخت.

## ۲- توجیه و نقد رای وحدت رویه شماره ۱۰۷۹ سال ۱۳۳۷

در این رای، هیات عمومی دیوان عالی کشور به سه ره یافت کلی و هشت مثال و مصداق جزئی برای نقض رای اشاره کرده است که هر یک جای درنگ و بررسی دارد.

### ۲-۱- ره یافت کلی در رای دیوان عالی

نخست این که دیوان عالی کشور در رای خود چنین آورده است که «برحسب مستنبط از اصول و قواعد کلی» «نقض حکم ناظر به جهاتی است که تخلف به اندازه‌ای مهم باشد که در حکم محکمه مؤثر شود» و در اثر تجدید رسیدگی به منظور حفظ حقوق اصحاب دعوا و یا صیانت قانونی جبران شود». توضیح و تبیین هر یک از این عبارات ساعتها زمان می‌برد و در این نوشته کوشیده می‌شود برخی معانی و تعابیر پیرامون آن بررسی شود.

**مقصود از «اصول و قواعد کلی»** که هیات عمومی دیوان عالی کشور بدان استناد کرده چیست؟ درباره اصول و قواعد کلی بسیار نوشته‌اند (محسنی، ۱۳۸۵: ۹۹-۱۳۱؛ محسنی، ۱۳۸۹: ۳۵۳-۳۶۸؛ غمامی، ۱۴۰۱: ۹۵-۱۱۸) و این تلاشها در حالی انجام می‌شود که قانون گذار با وجود اشاره به شبیه آن واژگان در ماده ۱ قانون آیین دادرسی مدنی «اصول و مقررات» و مواد دیگر مانند بند ۴ ماده ۲۹۶ «اصول و مواد قانونی» یا همان بند ۳ ماده ۳۷۱ «اصول دادرسی» و یا حتی «اصول حقوقی» در ماده ۳ آن، از تعریف این اصول و قواعد کلی بازمانده است. چنین به نظر می‌رسد که مقصود هیات عمومی دیوان عالی کشور از اصول و قواعد کلی در اینجا، برداشتی است که از مجموع قوانین و مقررات آیین دادرسی به دست آورده است. برای نمونه، گویا یکی از اصول را صحت رای دانسته است و بر بنیاد قواعد و مقرراتی که در قانون آیین دادرسی آمده، نقض را محدود به موارد قانونی می‌داند و از آن نتیجه گرفته است که نقضی نیست مگر این که چنین یا چنان باشد. این نوع نگرش به اصول دادرسی در میان دکترین حقوقی بی‌سابقه نیست (بنگرید: کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۷۱۷ به بعد) و تحقیقا می‌توان پذیرفت که استاد فقید دکتر جعفری لنگرودی نیز در یکی از نوشته‌های خود همین نگاه به اصول و قواعد کلی را مبنای پژوهش در مبنای آیین دادرسی قرار داده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۴۳: ۳۴-۳۵، ۲۵-۲۷، ۲۰-۲۲).

درجه بندی شدت تخلف و بررسی اثر آن در رای یکی از روشهایی است که در نظامهای حقوقی برای بیان نقش و جایگاه نظارت عالی بر رای دادگاههای پایین تر دنبال می‌شود (هرزوغ و کارلن،

۱۴۰۱: ۲۱۹-۲۲۳) و این چیزی است که هیات عمومی در رای خود چنین آورده است: «**نقض حکم ناظر به جهاتی است که تخلف به اندازه‌ای مهم باشد که در حکم محکمه مؤثر شود**». تفکیک میان اشتباهات بی‌ضرر و زیان بار کار آسانی نیست. نوشته‌اند که ابتدا باید رای را بررسی کرد و سپس وزن آن اشتباه را در مقیاس کل پرونده سنجید تا جایی که اشتباهات بی‌ضرر هم بررسی می‌شود ولی، یکی یکی کنار می‌روند. با این وصف باید تأیید کرد که مرز گذاشتن میان این دو گونه اشتباه، دشوار است و گاه همه چیز بستگی پیدا می‌کند به نظر شخصی قاضی. برخی دیگر معتقدند دادگاه باید مطمئن شود که نتیجه دادرسی متأثر از آن اشتباه نبوده است. گاه نیز گفته‌اند که اشتباه بی‌ضرر است ولی، دادگاه عالی برای نظارت انتظامی رای را نقض می‌کند تا قضاات دادگاه پایین‌تر رویه اشتباه خود را تکرار نکنند، هر چند بی‌ضرر باشد (هرزوغ و کارلن، ۱۴۰۱: ۲۱۹-۲۲۳). نظام حقوقی ما نیز به این تقسیم بندی از دیرباز توجه داشته است، گرچه توفیق چندانی در تبیین مرزها و تعریف آن به اندازه‌ای از اهمیت که در رای دادگاه مؤثر باشد، نداشته است.

در حقوق کامن لا دادگاههای عالی نه تنها اختیار نقض رای را دارند که به خلاف دادگاههای رومی-ژرمنی، اگر اشتباه مضرى در پرونده ببینند می‌توانند رای مورد شکایت را تغییر دهند مشروط به این که وضعیت پرونده به گونه‌ای باشد که آشکارا نتیجه نهایی معلوم باشد و نیاز به تحقیقات و رسیدگی بیشتر در دادگاه پایین نباشد (هرزوغ و کارلن، ۱۴۰۱: ۲۲۲). در حقوق ما، جز در مواردی که دیوان عالی کشور نقض بلاارجاع انجام می‌دهد، کار این دیوان تنها نقض رای است و بازگرداندن پرونده به دادگاه پایین (هم عرض) یا همان دادگاه در فرض نقص تحقیقات (مواد ۴۰۱ و ۴۰۲ قانون آیین دادرسی مدنی)، اما، دیگر دادگاههای عالی با رعایت اصل رسیدگی ماهیتی در دو درجه حق صدور رای جدید دارند (ماده ۷ قانون آیین دادرسی مدنی). این که هیات عمومی دیوان عالی کشور در رای خود چنین آورده است که «**و در اثر تجدید رسیدگی به منظور حفظ حقوق اصحاب دعوی و یا صیانت قانونی جبران شود**»، مقصود همین کارکرد دادگاه یا دیوان عالی است. به بیان دیگر، نقض باید در مواردی انجام شود که با تجدید رسیدگی (خواه به سبب نقض رای و خواه به علت نقص تحقیقات) هم حقوق اصحاب دعوا و هم اجرای صحیح قانون جبران شود. چه در غیر این صورت، نقض بی‌هوده و بی‌ارزش خواهد بود.

## ۲-۲- مصادیق نقض رای از نگاه دیوان عالی

هیات عمومی دیوان عالی کشور در رای خود نه تنها سخنان و قواعد کلی را مطرح کرده است که با آوردن واژه «از قبیل» که حکایت از نبود حصر در مصادیق دارد، هشت نمونه برای نقض رای را برشمرده است.

نخستین نمونه، «عدم تشکیل محاکم مطابق مقررات قانونی» است. در قوانین آیین دادرسی یا تشکیلات قضایی مقرراتی برای شیوه تشکیل دادگاهها آمده است که در مطالعات آیین دادرسی به عنوان قواعد آمره یا وابسته به نظم عمومی معرفی می‌شود (برای نمونه بنگرید: متین دفتری، ۱۳۷۸: ۲۴-۴۶؛ شمس، ۱۳۸۸: ۵۶ به بعد). این نظم که نظمی آیینی است در همه حال باید رعایت شود و بدیهی است که نقض آن در یک رای، مصداق برجسته رایبی است که باید نقض شود. نظام تک دادرسی در دادگاههای نخستین و تعدد قاضی در دادگاههای عالی که اینک در حقوق ما پذیرفته شده دارای چنین ویژگی است (بنگرید قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب سال ۱۳۷۳ با همه اصلاحات بعدی و مواد ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۴۶۲ قانون آیین دادرسی کیفری). گاه صراحت قانون چنان است که نقض این اصول و قواعد مربوط به تشکیلات قضایی بی‌درنگ موجب نقض رای است مانند رایبی از شعبه دیوان عالی کشور که چنین آورده است: «با عنایت به این که مقررات ماده ۲۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری که مقرر داشته است دادگاه انقلاب برای رسیدگی به جرایم مجازاتهای مندرج در بندهای الف، ب، پ، ت، ماده ۳۰۲ قانون مرقوم دارای رئیس و دو مستشار است که با دو عضو نیز رسمیت دارد رعایت نشده و جلسه دادگاه با قاضی واحد تشکیل شده است لذا دادنامه فرجام خواسته از این لحاظ مخدوش بوده و قابلیت ابرام ندارد بنابراین به تجویز بند ۴ از قسمت ب ماده ۴۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری نقض و به شعبه دادگاه انقلاب اسلامی هم عرض ارجاع می‌شود و مقرر می‌دارد»<sup>۱</sup> و گاه چنین نیست و اختلاف آنچنان بالا می‌گیرد که منتهی به رای وحدت رویه شماره ۷۴۱/۱۳۹۴ می‌شود: «نظر به این که تبصره ۱ ماده ۱ قانون حمایت خانواده مصوب ۱/۱۲/۱۳۹۱ مقرر داشته است: «در حوزه قضایی شهرستانهایی که دادگاه خانواده تشکیل نشده است دادگاه عمومی حقوقی مستقر در آن حوزه با رعایت تشریفات مربوط و مقررات این قانون به

امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کند» و با عنایت به این که در ترکیب دادگاههای عمومی حقوقی با توجه به بند الف ماده ۱۴ (اصلاحی ۲۸/۷/۱۳۸۱) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مشاور پیش‌بینی نشده است، بنابراین در مواردی که این دادگاهها به علت عدم تشکیل دادگاههای خانواده به امور و دعاوی خانوادگی رسیدگی می‌کنند حضور قاضی مشاور زن در دادگاه قانوناً ضرورت ندارد». این رای در حالی صادر شده است که برخی دادگاهها بر اساس بند ۳ اصل ۲۱ قانون اساسی، حضور قاضی مشاور زن را یکی از ویژگیهای دادگاه خانواده می‌دانستند. درباره «عدم صلاحیت ذاتی» که نمونه دیگر آمده در رای وحدت رویه است کمترین اختلاف هست چرا که این نوع صلاحیت نیز همچون سازمان دهی تشکیلات قضایی و نصاب دادگاهها، عنصر اصلی نظم آیینی به شمار می‌آید (محسنی، ۱۳۹۹: ۶۵-۶۸). این نوع شایستگی که در صنف (قضایی و اداری) و نوع (عمومی یا اختصاصی) و درجه (نخستین و بالاتر) تبلور می‌یابد، باید هر زمان رعایت شود و با توافق طرفین قابل نقض و عدول و کنارگذاشتن نیست. این نمونه که در رای وحدت رویه آمده گویای آن است که دیگر اقسام صلاحیت مانند صلاحیت محلی، چنین ویژگی ندارد و رایی که در آن این‌گونه صلاحیت رعایت نشده باشد، اصولاً نباید نقض شود مگر این که یکی از طرفین بدان به موقع ایراد کرده باشد که در این صورت به حق خصوصی تبدیل می‌شود. چنین است که در بند ۱ ماده ۳۷۱ نقض رای به خاطر نبود صلاحیت محلی، به ایراد موکل شده است. بر اساس این رای، می‌توان درباره ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی مدنی به صراحت اظهارنظر کرد که نقض صلاحیت محلی وقتی موجب نقض رای در مرحله تجدیدنظر است که در مرحله نخستین بدان ایراد شده باشد. با این حال، برخی مصادیق صلاحیت ذاتی مانند صلاحیت نسبی که بر اساس نصاب خواسته تعریف شده است (مانند شورای حل اختلاف و دادگاه عمومی) گاه موجب بروز برخی دشواریها می‌شود که ممکن است بتوان از این دیدگاه دفاع کرد که نقض این صلاحیت از سوی دادگاه عمومی موجب نقض رای نیست ولی در حالت عکس چنین است (محسنی، ۱۳۹۴: ۱۵۳).

برابر اصل ۱۶۵ قانون اساسی «محاکمات، علنی انجام می‌شود و حضور افراد بلامانع است مگر آن که به تشخیص دادگاه، علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد یا در دعاوی خصوصی طرفین دعوا تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد» و «منظور از علنی بودن محاکمه،



عدم ایجاد مانع برای حضور افراد در جلسات رسیدگی است» (تبصره ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری). علنی بودن موجب نظارت مردمی بر کار قضایی می‌شود و کارکردهای آموزشی گسترده‌ای نیز دارد. تضمین این اصل در حقوق دادرسی هم در جریان دادرسی و هم در پایان آن و صدور رای موجب دیده شدن عدالت، افزون بر اجرای آن می‌شود. این که چه موضوعاتی مصداق عفت عمومی یا نظم عمومی یا دعاوی خصوصی است در قوانین نیامده است. از این رو، اصل را باید بر علنی بودن رسیدگی‌های قضایی نهاد و به دنبال استثناها بود. این اصل در دادرسی مدنی محترم است و جای هیچ گونه ابهام و تردیدی ندارد (در این باره رک: محسنی، ۱۳۹۹: ۲۶۱-۲۶۵؛ حیدری و حمیدیان، ۱۴۰۰: ۸۷-۱۱۸) و استادان نیز از نقض رای به سبب نقض این اصل سخن گفته‌اند (شمس، ۱۳۸۷، ص. ۱۴۵، ش. ۲۸۶). در دادرسی کیفری است که اجرای اصل علنی بودن ممکن است با موانعی مواجه شود؛ گاه حمایت از شهود موجب است (ماده ۱۹۲ و ۲۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری) و اموری مانند قابل گذشت بودن جرایم که طرفین یا شاکی، غیرعلنی بودن محاکمه را درخواست کنند یا امور خانوادگی و جرایمی که منافی عفت یا خلاف اخلاق حسنه است یا علنی بودن، مخل امنیت عمومی یا احساسات مذهبی یا قومی باشد (ماده ۳۵۲ آن قانون). بر اساس رای وحدت رویه مورد بررسی، «**عدم اجرای محاکمه علنی و یا تسری در موارد مقرر**» موجب نقض رای است چرا که در اجرای علنی بودن یا در منع اجرای آن نوعی نفع قانونی مستتر است که ضامن اجرای صحیح قوانین به شمار می‌آید. قاضی باید رای مستدل و مستند صادر کند و این تکلیفی است که حتی دارای ارزش قانون اساسی است: «احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است» (اصل ۱۶۶). رای غیراستدلالی، رای است فاقد بنیاد و پایه حقوقی که اگر گفته شود در صورت رای است و در ماهیت چنین نیست پر بی‌راه نگفته ایم. چنین است که در بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی، دادگاه باید جهات و دلایل و مستندات و اصول و مواد قانونی را که بر اساس آن رای صادر شده است در تصمیم خود بیاورد و برخی پژوهشگران حتی استدلال رای را با نتیجه مرتبط دانسته‌اند و نوشته‌اند که رای مستدل است که بتوان از استدلال آن به نتیجه رای رسید (رضایی نژاد، ۱۴۰۰: ۶۱۰). افزون بر این، در ماده ۳۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری آمده است که «رای دادگاه باید مستدل، موجه و مستند به مواد قانون و

اصولی باشد که براساس آن صادر شده است» و این حکم موجب شده است که پژوهشگران موجه بودن رای را امری جدای از مستدل بودن آن بدانند که موجب اقناع است (رضایی نژاد، ۱۴۰۰: ۶۱۰). از این سخن که بگذریم گاه می‌بینیم که دیوان عالی کشور کیفیت استدلال را نیز توصیف می‌کند و اگر رای صادر شود که همه ویژگیهای رای را دارد ولی، متن آن گویای ویژگی غیرجزمی دادگاه در صدور رای است، حکم به نقض آن صادر می‌کند (محسنی، ۱۳۹۸: ۱۴-۲۳). چنین است که هیات عمومی دیوان عالی کشور در رای خود از «مستدل نبودن حکم» به عنوان عاملی برای نقض رای سخن گفته است.

اصل بر تسلط طرفین بر امور موضوعی است و دعوای مدنی جز با ابتکار عمل خصوصی طرفین آغاز نمی‌شود (ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی). این قاعده که از ویژگیهای مشترک نظامهای دادرسی مدنی در جهان است و کمترین تردید و خلل در اعتبار آن در طول تاریخ شده است (محسنی، ۱۳۸۶: ۸۱-۱۱۵)، هم در دادرسی مدنی و هم در دیگر انواع دادرسی مصداق دارد. گرچه در دادرسی کیفری و حسبی جلوه غالب نفع عمومی موجب افزایش اختیارات قضایی در آغاز کردن دادرسی شده است ولی، دقت در معنای واژه اتهام که قدر مشترک اتهام مدنی و کیفری و اداری است، باز سیمای این اصل را می‌نمایاند تا جایی که می‌شود گفت در دادرسی کیفری نمایندگی عمومی دادستان آغازگر دادرسی است و در دادرسی حسبی و اداری این نفع به شکل دیگری رنگ خود را نشان می‌دهد (درباره دادرسی اداری ر. ک: محسنی، ۱۳۹۶: ۳۱۲ به بعد). پس اگر دادگاه به خلاف تکلیف خود در رسیدگی از این کار امتناع کند یا دچار مسامحه شود یا حتی رای صادر نکند یا از صدور رای نسبت به خواسته‌های طرفین کوتاهی کند، رای که صادر شده، اعتبار ندارد و شایسته نقض است. درباره این تکلیف باید به مفهوم رابطه ناشی از آغاز شدن رسیدگی و تعهد دادرس در رسیدگی و صدور رای توجه کرد که در ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی بدان تصریح شده است: «قضات دادگاهها موظفند موافق قوانین به دعوای رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از

رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند و آلا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد». برای این تکلیف پایانی نیست جز رسیدگی و صدور رای درباره همه خواسته، نه کمتر و نه بیشتر و نه افزون تر. درباره افزون و یا بیشتر از خواسته راهکارهای قانونی (اعاده دادرسی یا فرجام‌خواهی) تقریباً شناخته شده است ولی، پیرامون کمتر از خواسته در فرضی که این صدور رای به کمتر، به معنای رد آن بخش از خواسته نیست، اختلاف هست (محسنی، ۱۳۹۹: ۱۶۳-۱۷۳) ولی به موجب رای وحدت رویه حاضر می‌توان بار دیگر از نقض رای در فرض «مسامحه و امتناع دادگاه از انشاء رأی و تعیین تکلیف نسبت به خواسته هر یک از اصحاب دعوا» دفاع کرد که همانند این فرض است. پس وقتی هیات عمومی دیوان عالی کشور از بروز چنین وضعیتی در رای سخن می‌گوید بی‌درنگ می‌توان اهتمام آن در اجرای درست اصول دادرسی را دریافت.

رای متعارض و رای متناقض دو مقوله نزدیک به هم هستند که اولی را می‌توان در مقام معارضه با رایی دیگر دید و دومی را در حالت ضدیت با خود. هر دوی این وضعیت نشانه درماندگی است و گرچه در قوانین و مقررات تلاش بسیاری شده است تا از بروز این حالات جلوگیری شود ولی، باز در عمل روی می‌دهد (محسنی و شکوهی، ۱۳۹۹: ۱۱۸-۱۳۱). هر چه یک نظام حقوقی بکوشد زمینه صدور رای متعارض یا رای از درون متناقض را کاهش دهد، این نظام حقوقی از سلامت بیشتری برخوردار است. چنین است که در رای وحدت رویه شماره ۱۰۷۰ یکی از موجبات نقض رای را «وجود تناقض در احکام» برشمرده است. این دیدگاه موجب می‌شود تا بتوان از نظریه ارتباط میان دعوا، کار جلوگیری از صدور رای متعارض را آغاز کرد و به تناقض در خود رای یا تناقض در دو یا چند رای رسید که موضوعاً واحد یا موضوعاً مرتبط هستند (محسنی، ۱۳۹۱: ۶۹-۹۸). این نظریه که باهدف کاهش درگیری در دستگاه قضایی توسعه یافته است، بی‌تردید یکی از بنیادهای اصلی در هر سامانه قضایی است و از آنچنان ارزشی برخوردار است که در رای وحدت رویه به عنوان مصداق نمونه برای نقض رای شناخته و معرفی شود.

حق بر اثبات که دنباله حق دادخواهی و حق بر دادگاه و قاضی است از مسلم‌ترین و آشکارترین حقوق اصحاب دعوا در دادرسی است تا جایی که وقتی به شکل قاعده «البینه علی المدعی» نمود می‌یابد، ساختار یک حق نقض ناشدنی را به تصویر می‌کشد. چرا که این حق به دنبال

موجودیت حق در ماهیت است و می‌کوشد ثبوت یک چیز را با رساندن آن به مرحله اثبات برای دیگری مبرهن کند. این که این حق مقید به ادله قانونی است یا اخلاقی (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۲۵-۲۶) و این که دادرس در این فرایند چه نقش‌هایی دارد (محسنی، ۱۳۹۹: ۱۸۷-۹۷)، موضوعاتی هستند که پیرامون این حق در جهان اثبات مطرح می‌شوند. گاه مدعی در اثبات ناتوان است و گاه در این کار بی‌کفایت است و گاه دادگاه دست به هر گونه تحقیق و اقدام در این راه می‌زند و گاه در دادرسی کیفی دست دادگاه و مقامات تحقیق باز است و گاه اصحاب دعوا دست به انتخاب دلیل مورد نظر خود می‌زنند و گاه بر دلیلی توافق می‌کنند که همگی جلوه‌های بارز این حق بر اثبات هستند. با وجود این، آن‌چه بیش از همه می‌تواند نظام عدالت را منحرف کند این است که دادگاه به دلایل اثبات یا دفاع از دعوا توجهی نمی‌کند. روشن است که هیچ مقررهای برای تجویز این کار وجود ندارد و اصولی همچون اصل قابل پذیرش بودن دلایل قانونا قابل پذیرش و مرتبط و نیز اصل توانایی دادرس در ارزیابی دلایل، همگی موبد این امر مهم است که دادگاه جز در فرض وجود محدودیت قانونی، نمی‌تواند به دلیلی توجه نکند. افزون بر این، دادگاه حتی در فرض وجود محدودیت قانونی، باید کنار نهادن یک دلیل را با استدلال و توجیه مناسب انجام دهد و نمی‌تواند به دور از استدلال و توجیه چشم خود را بر دلیلی ببندد (درباره محدودیت دلایل در نظام‌های حقوقی ر. ک: تروفو، ۱۴۰۰: ۵۱-۸۰). چنین است که هیات عمومی دیوان عالی کشور در رای خود تأکید می‌کند که «عدم توجه به دلایل به منظور اثبات و یا دفاع از دعوا» موجب نقض رای است. شدت این بی‌توجهی هنگامی بیشتر به چشم می‌آید که نتیجه آن ناتوانی مدعی در اثبات باشد.

افزون بر این مصادیق مهم که دیوان عالی کشور در رای خود آورده است، در این رای به «سایر امورات مهمه که خللی بر ارکان حکم وارد می‌سازد» اشاره شده است. این که این امور کدام است خود نیازمند تحلیل دقیق و بیشتر است. دیوان عالی از اموری سخن گفته که الزاما باید مهم باشد و بر ارکان حکم خلل وارد کند. یافتن مصادیقی برای این بخش از رای دشوار است و بار دیگر نظارت قضایی را به سوی برداشتهای شخصی قاضی می‌کند. با این وصف، آن‌چه در این بخش از رای آمده و حایز اهمیت است آن است که دیوان عالی کشور در این جا به ارکان رای نظر دارد و از اموری سخن می‌گوید که بر این بخش از رای خلل و زیان وارد می‌کند. مانند

نقش اصل تقابلی بودن دادرسی یا تناظر و یا اصول دیگر دادرسی مانند بی‌طرفی دادرسی و استقلال دادگاه. ممکن است گفته شود هر امری که بر رکنی از ارکان رای خلل وارد کند از امور مهم است که بدین معنا می‌توان مندرجات قانونی رای را نیز که برای نمونه در ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی آمده، دارای چنین ویژگی دانست.

### ۳-۲- پیامدهای نقض رای در اثر علل غیر مهم

در رای وحدت رویه حاضر، دیوان عالی کشور این مجال را می‌یابد که به درستی نتیجه نقض رای به علل بی‌اهمیت را بازگو کند: «والا نقض در اثر علل غیر مهم جز تراکم و رسیدگی مجدد در دادگاه دیگر که مایه تطویل و اشغال اوقات محاکم و جامعه می‌باشد نتیجه‌ای نخواهد داشت». این جمع بندی که یکی از موجزترین نتایج حقوقی در کالبد یک رای وحدت رویه است، خود می‌تواند موضوع یک پژوهش مستقل و جدی و وقت گیر باشد.

نیک می‌دانیم که بحران اطاله دادرسی کاهنده ترین عامل نیروی دادگستری و نیز نا امید کننده ترین عامل اجتماعی در مطالعات قضایی است. اطاله دادرسی موجب انباشت پرونده‌ها و تحت فشار قرار گرفتن قضات برای صدور رای در مواعد زمانی بلند و کوتاه و از همه مهمتر کاهش کیفیت قضاوت می‌شود. پس اگر به عوامل اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی افزایش شمار دعاوی، نقض رایها در امور غیرمهم نیز افزوده شود، قابل تصور است که چه اندازه از تراکم رسیدگی در دادگستری پدید می‌آید که هم سرمایه‌های مردم و اجتماع را هدر می‌دهد و هم مستقیماً اوقات دادگاهها را مشغول می‌کند. فرقی هم نیست که این رسیدگی مجدد با ارجاع پرونده به همان شعبه باشد که نوعی دلزدگی برای قضات صادر کننده رای دارد یا شعبه دیگر که او نیز دچار همین حالت به سبب مشارکت نداشتن در سازماندهی درست پرونده، خواهد شد. بر این اساس، دیوان عالی کشور کوشیده است با عبارت بالا، از پیامدهای سهمگینی سخن بگوید که نقض در امور بی‌اهمیت به همراه دارد.

## نتیجه

رای وحدت رویه شماره ۱۰۷۹ حاوی مفاهیم بلند و جدی در حقوق آیینیک است که شناخت صحیح آن آثار مهمی در هر نظام قضایی به جای می‌گذارد و موجب اجرای بهتر عدالت در جامعه شده و سطح آن در سامانه قضایی را ارتقاء می‌دهد.

این که دیوان عالی کشور در این رای کوشیده است در کنار بیان ره یافته‌های کلی در نظام شکایت از رای و نقض آن، مصادیق قابل فهمی از نمونه‌های نقض رای را بیان کند، یکی از نقاط قوت رای شماره ۱۰۷۹ است. از زمان صدور این رای در سال ۱۳۳۷ تا کنون ۶۵ سال گذشته است. اما، تا به امروز مطالعه‌ای در پیرامون این رای انجام نشده و پیام اصلی آن بررسی نشده است. پیام این رای آن است که نقض رای جز در امور مهم که برخی مصادیق آن از دیدگان گذشت، نتیجه‌ای جز تراکم و رسیدگی مجدد و اطاله و اشتغال اوقات محاکم و جامعه در پی نخواهد داشت. از سوی دیگر، اهمیت این رای در شناخت مصادیق است که برای کسانی که با قوانین و مقررات آیین دادرسی درگیر هستند، رهنمونهای ارزشمندی فراهم می‌کند.

## منابع

۱. تروفو، میکله، (۱۴۰۰)، **آیین دادرسی مدنی**، مجلد هفتم، برگردان و پژوهش دکتر حسن محسنی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۲. جعفری لنگرودی، حمد جعفر، (۱۳۳۴)، **اصول آیین دادرسی مدنی**، در مجله حقوق امروز، سال اول ۱۳۴۲، به ترتیب شماره‌های ۷، ۸، ۹ و ۱۰؛ سال دوم، شماره‌های ۳، ۴، ۱۱، ۱۲، به ترتیب صفحات ۳۴-۳۵، ۲۵-۲۷، ۲۰-۲۲.
۳. حیدری، سیروس و حمید حمیدیان، (۱۴۰۰)، اصل علنی بودن در دادرسی مدنی، **مطالعات حقوقی**، دوره ۱۳، ص. ۸۷-۱۱۸.
۴. رضایی نژاد، امیرحسین، (۱۴۰۰)، **نگارش رای قضایی**، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۵. شمس، عبدالله، (۱۳۸۸)، **آیین دادرسی مدنی**، تهران، انتشارات دراک، چاپ بیستم و یکم، جلد ۱.
۶. شمس، عبدالله، (۱۳۸۷)، **آیین دادرسی مدنی**، تهران، انتشارات دراک، چاپ بیستم، جلد ۲.
۷. غمامی، مجید، (۱۴۰۱)، اصول در غیاب تشریفات؛ مطلوبی نا ممکن، **مطالعات حقوقی**، دوره ۱۴، ص. ۹۵-۱۱۸.
۸. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۰)، **اثبات و دلیل اثبات**، تهران، میزان، جلد ۱.
۹. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۱)، **فلسفه حقوق**، تهران، شرکت سهامی انتشار، جلد دوم.
۱۰. متین دفتری، احمد، (۱۳۷۸)، **آیین دادرسی مدنی و بازرگانی**، تهران، مجد، جلد ۱.
۱۱. محسنی، حسن و بهنام شکوهی مشهدی، (۱۳۹۹)، درنگی بر چند علت صدور رای متعارض با نگاهی به حقوق فرانسه، **پژوهشنامه حقوق تطبیقی**، دوره ۴، شماره ۲، ص. ۱۱۸-۱۳۱.
۱۲. محسنی، حسن، (۱۳۸۵)، مفهوم اصول دادرسی و نقش تقسیری آنها و چگونگی تمییز این اصول از تشریفات دادرسی، در: **مجله کانون وکلای دادگستری مرکز**، دوره جدید شماره ۲۳ و ۲۴، ص. ۹۹ تا ۱۳۱.
۱۳. محسنی، حسن، (۱۳۸۶)، نظامهای دادرسی مدنی، **فصلنامه حقوق**، سال ۳۷، شماره ۱، بهار، ص. ۸۱ تا ۱۱۵.
۱۴. محسنی، حسن، (۱۳۸۹)، فن اداره جریان دادرسی مدنی: سازمان دهی دادرسی در قالب اصول دادرسی، **فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی**، دوره ۴۰، ص. ۳۵۳-۳۶۸.
۱۵. محسنی، حسن، (۱۳۹۱)، دعای مرتبط و ناکارآمدی مقررات مرتبط، **مجله حقوقی دادگستری**، دوره ۷۶، ص. ۶۹-۹۸.
۱۶. محسنی، حسن، (۱۳۹۴)، جایگاه شورای حل اختلاف و طرق فوق العاده شکایت از آراء آن، **مجله حقوقی دادگستری**، دوره ۷۹، ص. ۱۴۵-۱۶۷.
۱۷. محسنی، حسن، (۱۳۹۶)، توسعه مفهوم ذی نفع در دعای مطروحه در دیوان عدالت اداری، در: **گفتارهایی**

در دیوان عدالت اداری، مجموعه گزارشهای پژوهشی و نشستهای علمی سالهای ۱۳۹۴-۹۵. تهران، پژوهشگاه قوه قضاییه.

۱۸. محسنی، حسن، (۱۳۹۸)، نگاهی نو به اصل توجیه رای: لزوم قطع و یقین دادگاه هنگام نگارش رای، فصلنامه رای، شماره ۲۶، ص. ۱۳-۲۳.

۱۹. محسنی، حسن، (۱۳۹۹)، اداره جریان دادرسی مدنی، بر پایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم.

۲۰. هرزگو، پیتر ای و دلمار کارلن، (۱۴۰۱)، آیین دادرسی مدنی، مجلد هشتم، برگردان و پژوهش دکتر حسن محسنی و مهسا آقایی، تهران، شرکت سهامی انتشار.





**A Review of the Binding Precedent decision No. 1079 dated July 20, 1958  
A Reminder of the Examples of Cause to Reverse Judgments in the  
Iranian Legal System**

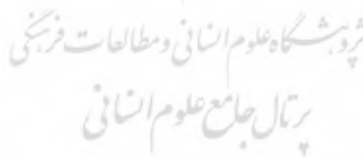
**Hassan Mohseni<sup>1</sup>**

**Abstract**

The answer to the question as to in which cases a judgment will be reversed depends on accurate understanding of a legal system and the functioning of the procedural rules of each country.

In our laws, the rules of procedure have provided avenues to object to judgments, and these ways are available to all beneficiaries. However, what calls for more attention and care is the issue of whether every judgment should be reversed or not. In its Binding Precedent decision No. 1079, issued 65 years ago, the General Board of the Supreme Court provides the general criteria and specific examples to enumerate cases of reversal of a judgment. The value of this decision, in addition to enumerating examples, is a warning to the judicial system to abstain from reversing a judgment on insignificant grounds, since it would lead to unnecessary delay in the judicial proceedings, accumulation of cases and waste of social and judicial capital.

*KeyWords: general principles and rules, harmful mistakes, length of proceedings; waste of capital.*



---

1. Department of Private and Islamic Law, Faculty of Law and Political Science, Tehran University, (Email: hmohseny@ut.ac.ir)